

• دریافت ۹۱/۰۲/۰۴

• تأیید ۹۱/۴/۱۳

## سنجش و تحلیل شخصیت زال و بهرام بر پایه نظریه سبک زندگی آدلر

مصطفی صدیقی\*

### چکیده

«سبک زندگی» یکی از نظریه‌های آلفرد آدلر (۱۹۳۷-۱۸۷۰) است. او «سبک زندگی» هر شخص را برآمده از نیروی خلاق خود می‌داند که بروز و نمود آن در سه قلمرو «جامعه، کار و عشق» است. در این نوشتار با تحلیل، واکاوی و بررسی موضوع‌های «جامعه، کار و عشق» به عنوان «سبک زندگی» زال و بهرام، رفتارهای این دو شخصیت و برخی اطرافیان آنها روشن تر باز نموده شده است. بدین منظور، علت طرد زال و بهرام، رفتار پدر (سام و یزدگرد)، محل پرورش و پرورندگان آن دو به موازات همدیگر سنجیده، سپس وضعیت زال و بهرام در سه موقعیت جامعه، کار و عشق تحلیل شده اند. زال و بهرام در هر سه قلمرو (جامعه، کار، عشق)، خردمندانه و منطقی رفتار می‌کنند؛ از سوی جامعه و نهادهای اجتماعی پذیرفته می‌شوند (جامعه)، آنها را شایسته اداره ملک می‌دانند (کار)، پدر را می‌بخشند و حکیمانه به وصال می‌رسند (عشق). از این راه، زال به «رستم» و بهرام به «معرفت» دست می‌یابد.

### کلید واژه‌ها:

زال، شاهنامه، بهرام، هفت پیکر، سبک زندگی، آدلر.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

## مقدمه

روان‌شناسی در قرن بیستم با سه رویکرد روان‌کاوی فروید، روان‌شناسی تحلیلی یونگ و روان‌شناسی فردی آدلر پیوند دارد. توجه ویژه آلفرد آدلر به نقش اجتماعی فرد و روابط و تعامل با دیگر افراد، او را از فروید و یونگ ممتاز می‌سازد. «آدلر را می‌توان اولین تحلیل‌گر اجتماعی به حساب آورد. زیرا او بر ماهیت اجتماعی انسانها تأکید داشت. او افراد را موجودات ذاتاً اجتماعی می‌دانست که قویاً تحت تأثیر نیروهای اجتماعی موجود در محیطشان قرار دارند.» (لان‌دین، ۱۳۷۸: ۲۸۲)

به اعتقاد آدلر آنچه کمال جویی را در زندگی انسان شکل داده و حرکت به سمت آینده را فراهم می‌آورد، «قدرت خلاق خود» است.

توان ذهنی، خلاقیت و نوآوری، همه از مظاهر خود خلاق هستند (سیاسی، ۱۳۸۶: ۳-۹۲) که «سبک زندگی» را می‌سازند.

«مهمترین نیروی برانگیزنده سبک زندگی، خود خلاق است... خود خلاق، نوعی نیروی ذهنی است که توانایی منحصر به فرد تبدیل کردن حقایق عینی به رویدادهای با معنی را به انسان می‌دهد... خود خلاق، یک هدف شخصی برای زندگی به وجود می‌آورد که فرد را به سوی آینده‌ای شخصی و عالی پیش می‌راند.» (پروچاسکا، ۱۳۸۳: ۱۱۴)

"سبک زندگی (style of life) در چهار یا پنج سالگی شکل می‌گیرد، تثبیت می‌شود و به آسانی تغییر نمی‌کند." (شولتز، ۱۳۷۸: ۵۰۳) و در سه موقعیت کار، جامعه و عشق، خود را نشان می‌دهد که همگی محصول آموزش‌های مادر یا شخصی جایگزین او هستند.

«از برخورد افراد با سه تکلیف مهم که با یکدیگر مرتبطند، می‌توانیم سبک زندگی آنان را بفهمیم. این سه تکلیف مهم عبارتند از: کار، جامعه و عشق» (شارف، ۱۳۸۷: ۱۴۶)

الف) جامعه: علاقه اجتماعی، از مفاهیم مهم در آرای آدلر است. به باور وی، این موضوع بر پایه آموزشهایی است که فرد از مادر دریافت می‌کند.

«علاقه اجتماعی برای اولین بار در جریان مادر و کودک بروز می‌کند و آموخته می‌شود. به نظر آدلر وظیفه مادر عبارت است از ایجاد حس همکاری و دوستی در کودک» (همان ۱۴۸)

این تربیت صحیح، خردورزی را در شخص تقویت می‌کند. «داشتن عقل سلیم، خود یک نمونه برای مشارکت و همکاری افراد است و آنهایی که به طور صحیح تربیت نشده و مشارکت و همکاریهای اجتماعی را نیاموخته‌اند، دشمن عقل سلیم هستند.» (آدلر، ۱۳۵۶: ۹۸)

سرانجام همه این موارد خود را در سبک زندگی سالم نشان می‌دهند. «در هر سبک زندگی، باید این واقعیت مدنظر باشد که انسانها موجوداتی اجتماعی هستند که در یک نظام روابط میان فردی به دنیا آمده‌اند. سبک زندگی سالم، علاقه اجتماعی را منعکس می‌کند.» (پروچاسکا، ۱۳۸۳: ۱۱۴)

ب) عشق: روابط انسانی و اجتماعی همراه با محبت و شفقت نیز، در سایه حمایتها و آموزشهای مادر شکل می‌گیرد.

«اگر مادر حس محبت به دیگران را به بچه نیاموزد، دیگر در بزرگی مشکل است که او بتواند جلب محبت کند و آماده دوستی و همکاری با دیگران بشود.» (آدلر، ۱۳۵۶: ۲۸) به گونه‌ای که این روابط در سطح عالیتز، یعنی روابط عاشقانه و مهرآمیز، به شکل نیرویی بزرگ در برابر احساس حقارت نمود می‌یابند و کمال طلبی شخص را بر می‌سازند. آدلر معتقد است: «عشق، سدّ عظیم و باشکوهی است که می‌توان در برابر احساس کهنتری بنا کرد.» (منصور، ۱۳۵۸: ۶۹)

پ) کار: شغل فرد نشانگر رفتار اجتماعی و سبک زندگی اوست و یکی از عوامل مهم در چگونگی آن، برآمده از آموزشهای مادر است. «مادر اولین کسی است که نظرات و راهنمایی‌هایش در انتخاب شغل بچه‌ها و در زندگی بعدی مؤثر می‌باشد.» (آدلر، ۱۳۵۶: ۲۴۲)

\*\*\*

نگارنده بر این فرض است که نمودهای سبک زندگی در شخصیت‌های اساطیری و تاریخی قابل بازجست، کنکاش و سنجش است. اگرچه گاه به شکل‌های نمادین و تأویلی باشد. از این روی پژوهش حاضر در پی آن است که قلمروهای سه‌گانه سبک زندگی را در زندگی زال و بهرام به روایت شاهنامه وهفت پیکر نشان دهد. این گونه خوانش از متون کهن، می‌تواند برخی زوایای پنهان متن‌ها و رفتارهای شخصیت‌ها را آشکار کند. زال و بهرام با این رویکرد به صورت سنجشی، در هیچ نوشته‌ای بررسی نشده است. دکتر حسینعلی قبادی و مجید هوشنگی در مقاله «نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر»، معتقدند براساس نظریه عقده حقارت آلفرد آدلر، زال به دلیل نقص جسمانی (سپیدمویی) دچار عقده حقارت شده، همین موضوع باعث کمال‌طلبی او گردیده است و سیمرغ به عنوان مادر و آموزگار، نیازهای اولیه او را برآورده، مهارت‌های مورد نیاز برای کمال‌طلبی و رهایی از عقده حقارت را نیز به او

می‌آموزد تا زال بتواند حس همیاری و همکاری داشته باشد. به گونه‌ای که سرانجام، همه پذیرای او شوند.

همچنین دکتر باحقی، درون‌مایه‌های هفت پیکر را در چهار مورد می‌داند: «۱- تکامل بشری در هر دو سطح فردی و اجتماعی ۲- سفر ۳- عشق ۴- رشد اخلاقی و روحی بشر.» (باحقی، ۱۳۸۸: ۴۴) که این موارد را بازتاب سبک زندگی در داستان بهرام می‌توان به شمار آورد. این نوشتار در دو بخش تنظیم شده است: در بخش اول، طرد زال و بهرام از سوی پدر، پرورش‌دهندگان آنها (جانشین مادر) یعنی سیمرغ و نعمان و نیز مکان پرورش آنها به شکل مقایسه‌ای آمده که شکستن خویشکاری سیمرغ در نعمان، منذر، سنمار و شیده هم مطرح شده است. در بخش دوم، نظریه سبک زندگی آدلر بر زندگی زال و بهرام انطباق داده و سنجیده شده است.

### طرد- سیمرغ

زاده شدن زال با لفظ «جدا شدن از مادر» آمده است:

ز مادر جدا شد بر آن چند روز  
نگاری چو خورشید گیتی فروز (۴۹)  
در مرحله اول محروم شدن و جدایی از مادر عنوان می‌شود و در مرحله دوم دور کردن از خانه به دستور پدر (سام):

بفرمود پس تاش برداشتند  
از آن بوم و بر دور بگذاشتند (۶۹)  
این دو مرحله «جدایی» و «دور کردن» زال از مادر و خانه، او را در موقعیتی کاملاً آسیب‌پذیر قرار می‌دهد به گونه‌ای که اکنون خانه و دایه او سنگ و خاک است.

ز خاراش گهواره و دایه خاک  
تن از جامه دور و لب از شیر پاک (۷۹)  
اما زال در پی پناهگاه و مادر است. سیمرغ او را دیده و پناه می‌دهد و به آشیانه خود در البرزکوه می‌برد:

یکی شیرخواره خروشنده دید  
زمین را چو دریای جوشنده دید (۷۸)  
سیمرغ نه تنها نجات‌دهنده جان اوست، بلکه مهارت‌های زندگی را نیز به او می‌آموزد و از شکل‌گیری احساس حقارت در او جلوگیری می‌کند. چنانکه در هر سه بخش، یعنی: برقراری روابط صحیح اجتماعی، کار و عشق، هوشمندانه و موفق عمل می‌کند. «سیمرغ مادر و آموزگار اواست» (قبادی، ۱۳۸۸: ۱۰۸)

رابطه سیمرغ و زال در وجوه نمادین و آیینی نیز، همین موضوع را نشان می‌دهد. یعنی رهایی از ضعف و ناتوانی و کهنتری و یافتن توانایی و بزرگی.

«انفصال و جدا افتادن از اجتماع برای قهرمان اساطیری، دوران آزمایش است که در آن دوره، بر عدم اعتماد به نفس فائق آید و با اطمینان به قدرت خویش به جامعه بازگردد» (نفیسی، ۱۳۷۴: ۴۳) پیش از این گفته شد که زال دو مرحله جدا شدن از مادر و طرد شدن توسط پدر را تجربه می‌کند. چون به باور خانواده و قبیله دچار نقص است، پس به دامن سیمرغ (جایگزین مادر) می‌رود. این بازگشت به مادر، برای رفع نقص و زاده شدن دوباره است.

«طررد زال از جامعه، نوعی بازگشت به اصل بود به منظور تولدی دوباره. پس این رجعت نیز به منظور یافتن درجه متکامل‌تری از هستی است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

در باورهای یونان باستان، بیماران جسمی و روحی را برای درمان در مکانهای خاصی از کوهستان رها می‌کردند و شفاگرانی بودند که در کوه به سراغ آنها رفته و درمانشان می‌کردند. (ر.ک. صدیقی، ۱۳۹۰)

«گاهی اوقات آنها بیمار را به غار هدایت می‌کنند و او را در آن جای می‌گذارند. سپس وی را بدون هیچ غذایی در سکوت مطلق ترک می‌کنند، درست مثل حیوانات در لانه... آنجا روحانیونی برای هدایت بیماران طی این فرایند وجود داشتند. در «ولیا» این مردان «فولارخوس» نامیده می‌شدند» (کینگزلی، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

این شخصیت بی شباهت به سیمرغ نیست. در ضمن تقدس و شأنی که البرزکوه به عنوان مکانی معنوی نزد ایرانیان دارد نیز قابل توجه است.

از منظری دیگر، می‌توان سیمرغ را وجه تصعید یافته زال دانست. یعنی زال پس از گذراندن مراحل به سیمرغ بدل شده است.

«سیمرغ به منزله خویشکاری زال است» (مختاری، ۱۳۶۸: ۱۹۲) نفیسی نیز معتقد است «پر سیمرغ تجسم قدرت زال است» (نفیسی، ۱۳۷۴: ۴۳) به نوعی می‌توان سیمرغ را به فعل درآمدن و تجسم قدرت خلاق خود در زال دانست که او را از گذشته تحقیر شده‌اش دور می‌کند.

«آدلر به قدرت خلاق در شکل دادن به سبک زندگی اعتقاد داشت به گونه‌ای که شخص از سیطره گذشته خود رها می‌شود» (شولتز، ۱۳۷۸: ۴-۵۰۳)

### طررد- نعمان

بهرام با توطئه درباریان و خواست پدر، بعد از تولد طرد می‌شود:

پدر از مهر زندگان او دور شد ز مهر بانی او (ص ۵۸)

"کودکانی که به سببی از جامعه طرد شده اند، اینان موجب هراس نهاد سیاسی و دینی جامعه بوده اند... پیش از تولد این کودکان، ستاره شناسان و پیش گوینان، نهاد سیاسی یا حکومت پدری را از آنان بر حذر داشته... پس از تولد بی درنگ آنان را از جامعه جدا کرده اند و به گوشه‌ای دور از حیات اجتماعی افکنده‌اند" (مختاری، ۱۳۷۹: ۶۵)

پدر (یزدگرد) تا پایان عمر ملاقاتی با بهرام ندارد و حتی وقتی از جوانی و رشد او خبردار می‌شود، می‌هراسد و آن را نشانه مرگ خود می‌بیند:

چون ز بهرام گور با پدرش بازگفتند منهیان خبرش  
 پدر از آتش جوانی او مرگ خود دید زندگانی او (ص ۸۰)  
 درباریان نیز که خود پیشنهاد می‌کنند برای نیکو پرورش یافتن بهرام، باید او را به سوی تازیان بفرستند:

حکم کردند راصدان سپهر کان خلف را که بود زیباچهر  
 از عجم سوی تازیان تازد پرورشگاه در عرب سزاد  
 مگر اقبال از آن طرف یابد هرکس از بقعه‌ای شرف یابد (ص ۵۷)  
 بعد از مرگ یزدگرد همین موضوع یعنی «عرب پرورد» بودن را مایه تحقیر او و عدم شایستگی‌اش برای پادشاهی می‌دانند:

کان بیابانی عرب پرورد کار ملک عجم نداند کرد (ص ۸۱)  
 همانطور که سیمرغ بلافاصله بعد از طرد زال، او را می‌یابد و بر می‌گیرد، نعمان نیز بلافاصله بعد از طرد بهرام که با لفظ «دور شد ز مهرسانی او» آمده است، مانند سیمرغ، مادرانه «آغوش» می‌گشاید و او را در بر می‌گیرد (تأکید بر آغوش و ماه وجه مادرانه را برجسته می‌کند):  
 برد نعمانش از عماری شاه کرد آغوش خود عماری ماه  
 و جالب توجه آنکه این ماجرا در چهار سال اول زندگی بهرام روی می‌دهد که زمان هم هویتی با والدین است. یعنی این چهار سال نزد نعمان است:

چون برآمد چهارسال برین گور، عیار گشت شیر، عرین (ص ۵۸)  
 نعمان تمام خویشکاری سیمرغ را بر عهده دارد. اما با این تفاوت که اگر سیمرغ برای زال خود به تنهایی مادر و آموزگار است، این وظایف در مورد نعمان نسبت به بهرام، در چند نفر شکسته شده است که البته این چند تن کاملاً وابسته به نعمان هستند.

نعمان از پسرش منذر، نوه‌ای دارد همانم خود که دایه‌ای او را با بهرام شیر می‌دهد:

پسری خوب داشت نعمان نام شیر یک دایه خورده با بهرام (ص ۶۵)  
 نعمان از سمنار می خواهد کاخی برای زندگی بهرام بسازد که سمنار در آن کاخ نقش هفت  
 پیکر را می کشد. یعنی وظیفه عشق آموزی و مهرورزی که در نظریه آدلر بر عهده مادر است، از  
 این طریق به انجام می رسد. همچنین بعد از ناپدید شدن نعمان، فرزندش منذر پرورش روحی و  
 جسمی بهرام را بر عهده می گیرد. منذر، پسر نعمان، هم عقل و خرد به بهرام می آموزد:

جز به آموختن نبودش رای بود عقلش به علم راهنمای  
 تازی و پارسی و یونانی یاد دادش مـنـغ دبستانی  
 منذر آن شاه با مهارت و مهر آیتی بود در شمار سپهر (ص ۶۶)  
 و هم جنگاوری و پرورش جسمانی را به بهرام می آموزد:

چون هنرمند به گفت و شنید هنرآموزی صلاح گزید  
 در سلاح و سواری و تک و تاز گوی برد از سپهر چوگان باز (همان)

### البرزکوه و خورنق

سیمرغ، زال را به آشیانه خود در البرزکوه می برد. جدای از جایگاه معنوی البرزکوه که در متون  
 دیگر آمده، در شاهنامه نیز به همین وجه معنوی اشاره شده است:

یکی کوه بد نامش البرزکوه به خورشید نزدیک و دواز گروه (ج ۱، تعلیقات، ص ۱۳۹)  
 همچنین البرزکوه به کاخ مانند شده است:

یکی کاخ بد تارک اندر سماک نه از دست رنج و نه از آب و خاک (بیت ۱۲۲)  
 نعمان نیز برای پرورش بهرام، کاخ خورنق را می سازد و چنانکه البرز به خورشید می رسد،  
 خورنق نیز بر آسمان سر می ساید که نشان دهنده وجهی معنوی برای آن است:

پرورشگاه او چنان باید کز زمین سر به آسمان ساید (ص ۵۸)  
 این بیت نیز همین موضوع را حمایت می کند:

گوهر فطرتش بماند پاک از بخار زمین و خشکی خاک (همان)  
 طرفه آن که سازنده کاخ، یعنی سمنار «سام دست» یا به روایت نسخه بدلی در همین  
 صفحه «سام نسل» است:

چابکی چربدست و شیرینکار سام دستی (سام نسلی در نسخه بدل) و نام او سمنار (ص ۵۹)

## زال

زال با موی سپید به دنیا می‌آید و همین موضوع باعث شکل‌گیری احساس حقارت در سام می‌شود. سام، زال را طرد می‌کند. سیمرغ او را برداشته، نجات می‌دهد و می‌پرورد. در مرحله بعد وقتی زال دوباره به جامعه باز می‌گردد، در کنار نقص بدنی، وجه دیگری از تحقیر را نیز با خود می‌آورد و آن «مرغ پرورده بودن» است.

سام و زال، دو برخورد متفاوت با احساس حقارت دارند. سام بعد از بازگشت زال فقط می‌کوشد احساس حقارت خود را پنهان کند، ولی زال خود می‌تواند بر آن فایق آید. زال می‌تواند پدر را ببخشد و کاری کند که همگان از سام، منوچهر تا دیگر بزرگان او را بپذیرند «انسان باید ثابت کند که همنوع خوبی برای دیگر انسانهاست.» (آدلر، ۱۳۵۶: ۲۶۳)

سام اما نمی‌تواند از احساس حقارت خود رها شود یا آن را پنهان کند. چرا که بلافاصله بعد از بازگشت زال، حکومت زابل را به زال می‌سپارد و به نوعی از زال می‌گریزد. چون این بار نمی‌تواند مانند هنگام تولد، زال را طرد کند. بنابراین خود از زال می‌گریزد و دور می‌شود.

## بهرام

بهرام در برابر بی‌مهری و بی‌انصافی بزرگان دربار پدرش که بعد از مرگ یزدگرد کسی دیگر را به پادشاهی برگزیده‌اند، با داد و مردمی رفتار می‌کند و از پیکار و کینه دوری می‌کند. او با آن که از سوی پدر طرد شده و تلخی دیده است، پس از مرگش برای او آیین سوگواری برپا می‌دارد:

اول آیین سوگواری داشت  
و به جای آن که «تیغ بر دشمنان دراز کند  
نقش پیروزه بر عقیق نگاشت (ص ۸۲)  
در پیکار و کینه باز کند» (همان)  
تصمیمی دیگر می‌گیرد:

باز گفتا چرا ددی سازم  
در دل سختشان نخواهم دید  
اول آن به که بخردی سازم  
نرمی آرام که نرمی است کلید (همان)  
این مدارا و مردم‌داری و رفتار خردمندانه در برابر پافشاری درباریان در نپذیرفتن بهرام، باز هم ادامه می‌یابد:

باز خود را به صد توانایی  
با چنان گرمیی نکرد شتاب  
داد چون زیرکان شکیبایی  
بعد از اندیشه باز داد جواب (ص ۸۹)  
سرانجام بهرام می‌گوید بدون هیچ جنگی و به گونه‌ای مسالمت‌آمیز تاج را میان دو شیر



گرسنه قرار دهید هرکسی شجاع تر بود و توانست آن را تصاحب کند او پادشاه است:  
 حجت آن است که میان دو شیر بهره آن را بود که هست دلیر (ص ۹۴)  
 بهرام وقتی بر تخت می‌نشیند، به عدل و انصاف و مردمی می‌پردازد:  
 رسم انصاف در جهان آورد عدل را سر بر آسمان آورد (ص ۱۰۰)  
 مردمی کرد و مردم اندوزی هیچ کس را نماند بی روزی (ص ۱۰۲)  
 هنگام خشکسالی، انبارهای گندم را به روی مردم می‌گشاید و آنها را از گرسنگی و مرگ می‌رهاند. (رجوع، ص ۱۰۴)

## کار

## زال

کار جز آن که آموخته‌ها و اندوخته‌های ذهنی و جسمی شخص را نشان می‌دهد، از میزان توانایی و منش فرد در روابط اجتماعی نیز حکایت دارد.  
 «کار در نظر انسان به صورت تحقق دادن «من» وی جلوه‌گر می‌شود... و عمل جز اثبات شخصیت و احتیاجات و خواسته‌های عالی و غایی آن چیز دیگری نیست... وقتی ما بتوانیم بدین وسیله تسلط خود را بر محیط اطراف گسترش دهیم، احساس مهتری، که ما آنقدر نسبت به آن حریص هستیم، در ما تقویت و تحکیم می‌شود» (منصور، ۱۳۵۸: ۹-۵۸)  
 در مورد زال این احساس مهتری به دلیل تحقیری است که دیگران (سام) نسبت به او روا داشته‌اند. «به خاطر آن که مقید و کوچکمان کرده‌اند، مایل به کسب اعتبار و قدرتییم» (دلشو، ۱۳۶۴: ۴۰)  
 الف) سیمرغ که خود زال را پرورده است، او را سزاوار پادشاهی می‌داند و وقتی می‌خواهد او را نزد پدر بازگرداند، به زال می‌گوید:  
 چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه بیننی و رسم کیانی کلاه  
 مگر کاین نشیمنت نیاید به کار یکی آزمایش کن از روزگار (۱۳۵-۱۳۴)  
 ب) سام نیز در اولین ملاقات زال، این شایستگی و توانایی را در او می‌بیند:  
 سراپای کودک همی بنگرید همی تاج و تخت کئی را سزید (۱۴۶)  
 پ) منوچهر در نخستین برخورد با زال، او را در اداره ملک، توانا و نیرومند می‌یابد و ضمن سفارش به سام که او را تحقیر نکند و آزار ندهد می‌گوید:

که فر کیان دارد و چنگ شیر      دل هوشمندان و آهنگ شیر (۱۸۷)  
 منوچهر، خردمندی و شجاعت و نیروی بدنی را در زال می‌بیند و این توانایی‌ها، هنگامی که  
 سام، زابل را به زال می‌سپارد، به عمل در می‌آید و با هوشیاری و فراست به اداره کشور می‌پردازد:  
 نشست از بر نامور تخت عاج      به سر بر نهاد آن فروزنده تاج (۲۸۱)  
 ز هر کشوری موبدان را بخواند      پژوهیده هر کار و هر چیز راند (۲۸۳)  
 ستاره شناسان و دین آوران      سواران جنگی و کین آوران (۲۸۴)  
 شب و روز بودند با او به هم      زندی همی رای بیش و کم (۲۸۵)  
 به رای و به دانش به جایی رسید      که چون خوشتن در جهان کس ندید (۲۸۷)

و سرانجام آنکه بعد از پیوند زال و رودابه، سام پادشاهی را به زال می‌سپارد:  
 سپرد آن زمان پادشاهی به زال      برون برد لشکر به فرخنده فال (۱۴۵۹)

### بهرام

۱- شاه یمن هنگامی که بهرام جوان است، او را شایسته پادشاهی می‌داند و او را حاکم ولایتی  
 می‌کند:

کرد شاه یمن ز غایت مهر      حکم او را روان چو حکم سپهر  
 از سر دانش و کفایت خویش      حاکمش کرد بر ولایت خویش  
 ۲- شخصی که به جای بهرام بر تخت یزدگرد نشاندند، خود به شایستگی بهرام اعتراف دارد:  
 این نگویم که دوری از شاهی      داری از دین و دولت آگاهی  
 وارث مملکت تویی به درست      ملک میراث پادشاهی تست (ص ۸۸)

۳- درباریان نیز وقتی شجاعت و دانایی او را می‌بینند، می‌پذیرند که او برای این کار شایسته است:  
 اول او گفتش از کهان و مهان      شاه آفاق و شهریار جهان  
 موبدانش شه جهان خواندند      خسروانش خدایگان خواندند (ص ۹۹)  
 ۴- بهرام خود نیز چنان با اعتماد به نفس به توانایی‌اش ایمان دارد که چنین پیشنهادی می‌دهد.  
 یعنی نهادن تاج میان دو شیر گرسنه.

### عشق

#### زال

زال هنگامی که در اوج قدرت و شکوه است، به سراغ عشق می‌رود و این موضوع تنها باعث به  
 چالش کشیدن احساس حقارت سام می‌شود.

زال که در برقراری روابط اجتماعی موفق بوده و مسؤلیت اداره سرزمینی را بر عهده گرفته است، تصمیم می‌گیرد اطراف و اکناف مملکت خویش را ببیند:

چنان بد که روزی چنان کرد رای که در پادشاهی بجنید ز جای (۲۸۹)  
اکنون نیاز دارد در درون خود و خواسته‌های شخصی خود تجربه‌ای جدید کسب کند. زال  
در پی موضوعی گذرا نیست و در همه کارهایش نشان داده که هر کاری را با درستی و خرد و  
محکمی انجام می‌دهد و سهل‌انگاری نمی‌کند.

«روی آوردن به کامیابی‌های فوری ... [در افرادی است که] احساس زندگی در گروه، در  
آنان ضعیف است و یا تحول روانی آنها آنچنان نیست که از قید رفتار کودکانه خود رهایی یافته  
باشند و یا بالاخره به کودنی ذهنی مبتلا هستند.» (منصور، ۱۳۵۸: ۹۱)  
به همین دلیل، زال در اولین ملاقات پنهانی با رودابه، به او می‌گوید من می‌خواهم تو  
آشکارا جفت من شوی:

جهان آفرین بشنود گفت من مگر کاشکارا شوی جفت من (۵۷۹)  
و فردای همین روز ملاقات با رودابه، بزرگان و خردمندان را در کاخ جمع کرده، هدف خود را  
یافتن جفت و صاحب فرزند شدن می‌داند که این سخنان را در همین مجلس بزرگان مطرح می‌کند:  
جهان را فزایش ز جفت آفرید که از یک فرونی نیاید پدید (۶۰۳)  
چه نیکوتر از پهلوان جوان که گردد به فرزند روشن روان (۶۰۹)  
پیوند زال و رودابه باعث صف‌آرایی سرسختانه مخالفان آن می‌شود. منوچهر، سام، مهرباب و  
سیندخت، همگی مخالفت خود را اعلام می‌کنند. البته مخالف اصلی منوچهر است و بقیه از  
ترس منوچهر با این پیوند مخالفت می‌کنند. علت مخالفت منوچهر نیز این است:

که ضحاک مهرباب را بد نیا دل شاه از ایشان پر از کیمیا  
بدانست کز گوهر اژدهاست و گر چند بر تازیان پادشاست (۱۷۶-۱۷۷)  
مخالفان، زال را آماج توهین‌ها و تحقیرها می‌سازند و او را مرغ پرورده، دیوانه، بدگوهر و ...  
می‌خوانند. البته به جز منوچهر و مهرباب که این دو نفر برخوردی تحقیرآمیز با زال ندارند.

«ما در واقع، مدام در گیر و دار فعالیت‌های خود مورد تشویق دیگران قرار می‌گیریم و یا به  
عکس مورد کم‌ارزنده‌سازی‌های آنان واقع می‌شویم. کلیه کارهایمان لاینقطع توسط دیگران  
برآورد می‌شوند و این برآوردها، علاوه بر آن که به طور قطع در رفتار ما مؤثر واقع می‌شوند، در  
احساسی که ما نسبت به خود پیدا می‌کنیم نیز اثر می‌بخشند» (منصور، ۱۳۵۸: ۱۳۳)

اما زال نگرانی ندارد و در برابر مخالفتها، روشهای منطقی را بر می‌گزیند. زیرا می‌داند هر که بلندپروازی کند، با او در می‌افتند. زال، همین مطلب را بعد از اعلام عشق خود به رودابه نزد بزرگان می‌گوید:

ولیکن هر آن کو بود پرمنش      ببايد شنیدن بسی سرزنش (۶۲۷)  
زال، خودسرانه و بی پروا برای کامیابی عمل نمی‌کند، بلکه رفتارهایی در پیش می‌گیرد که نشان دهنده بلوغ، اعتماد به نفس و بزرگ‌منشی اوست.  
مؤبدان و بزرگان را گرد می‌آورد و عشق خود و علت آن را با مقدمه‌چینی خردمندانه مطرح می‌کند.

به پدر نامه می‌نویسد و به تفصیل و با روشی منطقی می‌کوشد حمایت او را کسب کند. به صورت حضوری با پدر دیدار می‌کند و سرانجام موفق می‌شود او را راضی کند که نامه‌ای به منوچهر بنویسد و موافقت او را بدست آورد.

خود، نامه را نزد منوچهر می‌برد و منوچهر پس از رایزنی با منجمان، در دو آزمون خرد و نیروی جنگاوری، زال را می‌آزماید و سرانجام با پیوند او با رودابه موافقت می‌کند.  
زال در اولین دیدار با رودابه، به او می‌گوید منوچهر و سام مخالف پیوند ما هستند ولی من نزد یزدان نیایش می‌کنم که دل آنها را نرم و مهربان کند:

شوم پیش یزدان ستایش کنم      چو ایزدپرستان نیایش کنم  
مگر کو دل سام و شاه زمین      بشوید ز خشم و ز بیکار و کین (۵۷۸-۵۷۷)  
زال می‌کوشد اعتماد به نفس و امید خود را به رودابه نیز منتقل کند و به زنی که واسطه او با رودابه است می‌گوید:

بدو گفت نزدیک رودابه رو      بگویش که ای نیک دل ماه نو  
سخن چون ز تنگی به سختی رسید      فراخیش را زود بینی کلید (۷۳۳-۷۳۲)  
البته همیشه با نرمی و آرامی رفتار نمی‌کند. گاه نیاز است که سرسختی نیز نشان دهد.

«اصولاً بعد از بلوغ، کودک احتیاج به آزادی و استقلال بیشتری دارد و پدر و مادر باید بدانند که او دیگر میل ندارد مثل بچه‌های کوچک تحت نظارت باشد. اگر پدر و مادری نخواستند این مسأله را قبول کنند و سعی کردند که به نظارت و حکومت خود ادامه دهند، قطعی است که عکس‌العمل وی شدیدتر خواهد شد.» (آدلر، ۱۳۵۶: ۱۸۲)

وقتی زال خبردار می‌شود که سام به دستور منوچهر برای نابودی مهرباب و کابل حرکت

کرده است، می‌گوید:

چو کابلستان را بخواهد بسود نخستین سر من بیاید درود (۹۵۲)  
 همچنین در ملاقات با رودابه می‌گوید اگر سام و منوچهر مخالفت کنند:  
 ولیکن نه پرمایه جان است و تن همان خوار گیرم بیوشم کفن (۵۷۵)  
 و وقتی لشکر سام برای حمله به کابل حرکت کرده، بزرگان به زال می‌گویند برو و از پدر  
 عذرخواهی کن ولی زال گستاخانه جواب می‌دهد:  
 پدر گر به مغز اندر آرد خرد همانا سخن بر سخن نگذرد  
 و گر برگشاید زبان را به خشم پس از شرمش آب اندر آرم به چشم (۹۵۶-۹۵۵)  
 زال بر خلاف پدر و منوچهر که بعد از رایزنی با ستاره‌شناسان موافقت کرده‌اند، بدون  
 مراجعه به منجمان و پیشگویان، با اعتماد به نفس رودابه را برای عشق و زندگی برگزیده است.  
 «مهارت انسان و علاقه او به زندگی، مقدار زیادی مربوط به منتظر آینده بودن و بی‌اطلاعی  
 از آن است. اگر انسان آینده خود را می‌دانست، دیگر احتیاج به زحمت کشیدن و کشف مطالب  
 نداشت» (آدلر، ۱۳۵۶: ۶۱)

### بهرام

همانطور که سیمرغ، مهرورزی و عشق را به زال می‌آموزد، سمنار به عنوان وجهی از وجود  
 نعمان، تصاویر هفت پیکر را در خورنق نقش می‌زند:  
 در یکی حلقه‌های حمایل بست کرده این هفت پیکر یک دست (ص ۷۸)  
 گویی هفت پیکر، صفات و ویژگیهای گردآمده در یک پیکرند و دیدن این تصویر، یادآور  
 توصیفی است که از رودابه برای زال بازگو می‌کنند:  
 سمنار، گویی سرنوشت بهرام را بر می‌سازد. زیرا قدرتی ویژه دارد:  
 گرچه بناست وین سخن فاش است اوستاد هزار نقاش است  
 آگه از روی بستگان سپهر از شبیخون ماه و کینه مهر (ص ۵۹)  
 سمنار، هفت گنبد را نیز خود می‌تواند بسازد و در جواب نعمان که از او می‌پرسد آیا بهتر از  
 خورنق هم می‌توانی بسازی؟ می‌گوید:  
 این به یک گنبدی نماید چهر آن بود هفت گنبدی چو سپهر (ص ۶۲)

اما این وظیفه، به شیده منتقل می‌شود. شیده بخشی از وجود سمنار است. زیرا آنچه را در ذهن سمنار بوده، تحقق می‌بخشد. شاید بتوان گفت شیده، همان پر سیمرغ است که سیمرغ هنگام وداع آن را به زال می‌دهد و از همین طریق در زادن رستم از رودابه او را مدد می‌رساند. سمنار نیز از طریق شیده با ساختن هفت کاخ در زادن دوباره بهرام به او کمک می‌کند. چرا که بهرام بعد از گذر از این هفت کاخ و هفت پیکر است که به جستجوی هفت کاخ در آسمان برمی‌آید و تولدی معنوی می‌یابد:

هفت گنبد بر آسمان بگذاشت      او ره گنبد دگر برداشت  
گنبدی کز فنا نگردهد پست      تا قیامت بر او بختد پست (ص ۳۴۹)

«سمنار ققنوس وار کشته می‌شود تا شیده از خاکستر وجود او هفت گنبد را برآورد. شیده مانند حکیمی فرزانه عمل می‌کند. او صورت مثالی گنبد را ارائه می‌دهد» (علی اکبری، ۱۳۸۸: ۵۰)

اگر زال از عشق رودابه، به «رستم» می‌رسد، بهرام از عشق هفت پیکر، به «خود» دست می‌یابد. «هدف اصلی شیده امر دیگری است. هدف او به خود آوردن بهرام و در نهایت کشف و درک ذات لایتناهی است» (همان، ۵۱)

زال، رودابه را با درخواست خردمندانه، خواهش و تهدید به دست می‌آورد. بهرام نیز به همین شکل به هفت دختر می‌رسد. دختری که از نژاد کیان است را با خواسته، همراه با تکریم به دست می‌آورد.

دختر خاقان را با «برخی از مهر و برخی از تهدید»، دختر شاه مغرب را «کس فرستاد... با زر مغربی و افسر و گاه»، دختر پادشاه هند را «به عقل و به رای» و دختر خوارزم و سقلااب را با قاصد و نامه به دست می‌آورد و تنها دختر پادشاه روم است که با جنگ، تصاحب می‌کند. این چندگونگی در رفتار با پدران هفت دختر، یادآور رفتارهای متفاوت زال با گروه مخالفانی است که در برابر عشق او به رودابه صف‌آرایی کرده‌اند و زال ابتدا با نرمی و مدارا و سپس با تهدید و سرکشی بر این گروه غالب می‌شود و به رودابه می‌رسد.

### نتیجه گیری

احساس حقارت در زال اصالت ندارد. زیرا علت کهنتری که نقص بدنی وی (موی سپید) است، هیچ جا به عنوان برانگیزنده احساس حقارت در سخن و رفتار زال مشاهده نمی‌شود، بلکه این احساس، توسط سام (پدر) به زال (فرزند) منتقل شده است. زیرا احساس کهنتری به طور کامل در

سام آشکار است و این احساس سام به دلیل داشتن فرزند عیناک است که به گمان نادرست وی باعث سرافکنندگی‌اش شده است و همین موضوع موجب طرد زال در نوزادی و پرورش یافتن نزد سیمرغ می‌شود. در نتیجه «مرغ پرورده بودن» نیز علتی مضاعف برای تحقیر او می‌شود که زال از این موضوع نه برای نشان دادن احساس حقارت، بلکه به عنوان حربه‌ای برای تحت فشار گذاشتن یا شرمندگی کردن سام استفاده می‌کند. آن هم در مواقعی که سام با خواسته‌های او مخالفت می‌کند یا رفتاری می‌کند که باعث رنجش او می‌شود که در مجموع در سه مورد اتفاق می‌افتد: یکی هنگام ترک زال و رفتن به جنگ مازندران، دوم وقتی می‌خواهد در نامه‌ای خیر عشقش به رودابه را به سام بدهد و سوم هنگامی که سام با ازدواج آنها مخالفت می‌کند.

ترکیباتی که برای توصیف زال استفاده می‌شود، عبارتند از: «سپید موی، پیرسر، مرغ پرورده» که همگی جنبه‌ای تحقیرآمیز دارند و جالب توجه آن که این ترکیبات تحقیرآمیز، هیچ‌گاه از زبان فردوسی بیان نمی‌شود و غالب آنها از زبان سام است و فردوسی بیشترین استفاده را از ترکیب «زال زر» در توصیف زال کرده است که نه تنها تحقیری در آن نیست، بلکه وجهی از بزرگداشت نیز در خود دارد. بعد از او، مهرباب است که هیچ‌کدام از ترکیب‌های تحقیرآمیز را به کار نمی‌برد و شاید باعث شده که زال به جای سام به سمت او (با انتخاب رودابه) برود.

زال از سوی جامعه پذیرفته می‌شود. از طرف نهاد قدرت تجلیل و ستایش می‌شود و در برقراری ارتباط در همه‌جوه زندگی به صورت منطقی رفتار می‌کند. او در تشکیل زندگی و عشق، رفتاری خردمندانه از خود نشان می‌دهد. زال بعد از ملاقات با رودابه، خردمندان و بزرگان را گرد می‌آورد و با زمینه‌چینی‌هایی آگاهانه، آنها را از این عشق خبردار می‌کند. به پدر نامه می‌نویسد. نامه پدر را خود نزد منوچهر می‌برد و بعد از موفقیت در آزمونهای منوچهر، به خواسته خود می‌رسد. در حوزه کار و شغل نیز سیمرغ، سام، منوچهر و بزرگان، همگی او را شایسته اداره ملک و حکومت می‌دانند.

بهرام نیز آغاز و انجامی چون زال دارد. بهرام با توطئه درباریان و موافقت پدر، بلافاصله بعد از تولد از خانه طرد می‌شود و نعمان او را در آغوش خود می‌پرورد.

خویشکاری سیمرغ در چند شخصیت به محوریت نعمان شکسته شده است که سه ویژگی سبک زندگی، یعنی: پذیرش اجتماعی، کار و عشق را در او شکل می‌دهند. نعمان از سنمار می‌خواهد کاخی برای زندگی بهرام بسازد که سنمار در آن کاخ نقش هفت پیکر را می‌کشد. یعنی وظیفه عشق آموزی و مهرورزی که در نظریه آدلر بر عهده مادر است، از این طریق به

انجام می‌رسد. البته این وظیفه به شیده منتقل می‌شود. شیده بخشی از وجود سمنار است. زیرا آنچه را در ذهن سمنار بوده، تحقق می‌بخشد. شاید بتوان گفت شیده، همان پر سیمرغ است که سیمرغ هنگام وداع آن را به زال می‌دهد و از همین طریق در زادن رستم از رودابه او را مدد می‌رساند. سمنار نیز از طریق شیده با ساختن هفت کاخ در زادن دوباره بهرام به او کمک می‌کند. همچنین بعد از ناپدید شدن نعمان، فرزندش منذر پرورش روحی و جسمی بهرام را بر عهده می‌گیرد.

سیمرغ، زال را در البرزکوه می‌پرورد و نعمان، بهرام را در کاخ خورنق. توصیف البرز در شاهنامه، بسیار نزدیک به توصیف خورنق در هفت پیکر است. چنانکه زال بعد از بازگشت از نزد سیمرغ، جنبه تحقیقی دیگری یعنی «مرغ پرورد» بودن را با خود به همراه می‌آورد، بهرام نیز بعد از بازگشت «عرب پرورد» خوانده می‌شود. ولی بهرام در برابر همه طردها، تحقیرها و نادیده گرفته شدن‌ها، با خردمندی و قدرت رفتار می‌کند که باعث می‌شود همه نهادهای اجتماعی او را بپذیرند و به عشق و سرانجام «خود» دست پیدا کند.

### منابع

- آدلر، آلفرد (۱۳۵۶) مفهوم زندگی را دریابید. ترجمه ناهید فخرایی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- روچاسکا، جیمز او و جان سی نورکراس (۱۳۸۳) نظریه‌های روان‌درمانی. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: رشد.
- دلشوو، م. لوفلر (۱۳۷۴). زبان رمزی افسانه‌ها. ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۸۶) نظریه‌های شخصیت. تهران: دانشگاه تهران.
- شارف، ریچارد. اس (۱۳۸۷). نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره. ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: رسا.
- شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۷۸). تاریخ روان‌شناسی نوین. تهران: دوران.
- صدیقی، مصطفی (۱۳۹۰) «همانندی‌های درمانگری سیمرغ در شاهنامه با آیینی از یونان باستان»، دفتر سوم شاهنامه پژوهی، به کوشش دکتر محمدرضا راشد محصل.
- علی اکبری، نسرين و مهرداد حجازی (۱۳۸۸) «تحلیل استعلایی هفت پیکر» مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳، ص ۳۵-۵۸.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۳). شاهنامه. تحت نظر برتلس، مسکو: نشر ادبیات خاور.
- قبادی، حسینعلی و مجید هوشنگی (۱۳۸۸). «نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر»، فصلنامه نقد ادبی، س ۲، ش ۷، ص ۹۱-۱۱۹.
- کینگزلی، پیتر (۱۳۸۵). زوایای تاریک حکمت. ترجمه دلارا قهرمان و شراره معصومی، تهران: سخن.
- لاندین، رابرت ویلیام (۱۳۷۸) نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.



- مختاری، محمد (۱۳۶۸) حماسه در رمز و راز ملی. تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). اسطوره زال. تهران: توس.
- منصور، محمود (۱۳۵۸). احساس کهنتری. تهران: رشد.
- نظامی گنجوی (۱۳۸۸) هفت پیکر، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- نفیسی، مجید (۱۳۷۴). زال بدنشان بر قلّه تنهایی. مجله آدینه، شماره ۱۰۲، ص ۴۳-۴۲.
- یاحقی، محمدجعفر و سمیرا بامشکی (۱۳۸۸). «تحلیل نماد غار در هفت پیکر نظامی» مجله پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴، ص ۴۳-۵۸.

